

*Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,*  
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)  
Monthly Journal, Vol. 21, No. 1, Spring 2021, 1-22  
Doi: 10.30465/crts.2020.31817.1913

## A Critical Review of *The History of Translation in Iran*

Reza Amini\*

### Abstract

This article is a critical review of *The History of Translation in Iran* (in Persian), written by Abdolhossein Azarang. Having fluent prose and exact editing, not having typing mistakes, and providing good information about translation in some periods of Iran's history are among the good peculiarities of this book. And, repetition of some points in different parts of the content, relying excessively on some sources, generalization in some parts of the content, the content being deprived of a good and clear categorization, and inaccuracy of some of the historical information provided are among the shortcomings of the book. On the other hand, since about some periods of the history of translation in Iran the number of studies are more than the other periods, it is argued in this article that it was better and more useful if the focus of the book had been on those periods of the translation in Iran about which there is not any or adequate research.

**Keywords:** History of Translation, Persian Language, Persian Prose, Qajar Dynasty.

---

\* PhD in Linguistics, Assistant Professor of Research Institute for Cultural Heritage and Tourism, Iran,  
r.amini@richt.ir

Date received: 2020-08-12, Date of acceptance: 2021-01-30



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



## بررسی انتقادی تاریخ ترجمه در ایران

رضا امینی\*

### چکیده

در این مقاله، کتاب تاریخ ترجمه در ایران، نوشته عبدالحسین آذرنگ، بررسی و نقد شده است. نثر روان و ویرایش دقیق کتاب، پیراسته‌بودن آن از غلط‌های نگارشی، و ارائه شماری نکته خوب درباره ترجمه در برخی دوره‌های تاریخ ایران از ویژگی‌های نیکویی است که خواننده به‌هنگام خواندن کتاب به وجود آن‌ها پی می‌برد. تکراری بودن بسیاری از مطالب و اتکای بیش از اندازه کتاب به شماری از منابع، کلی‌گویی، حاکم‌نبودن سامان مشخصی بر تقسیم‌بندی محتوا، دقیق‌نبودن برخی از اطلاعات تاریخی ارائه‌شده، و... نیز از ضعف‌هایی است که خواننده به‌هنگام خواندن کتاب با آن روبه‌رو می‌شود. از سوی دیگر، باتوجه به آن‌که درباره تاریخ ترجمه در برخی از دوره‌های تاریخ ایران پژوهش‌های بیش‌تری انجام شده است، بهتر بود که در این کتاب بیش‌تر بر آن بخش‌هایی از تاریخ ترجمه در ایران تمرکز می‌شد که پژوهش‌چندانی درباره آن انجام نشده است.

**کلیدواژه‌ها:** تاریخ ترجمه، زبان فارسی، نثر فارسی، دوره قاجار.

### ۱. مقدمه

شاید مهم‌ترین کارکرد ترجمه ممکن و آسان‌کردن تعامل و ارتباط میان انسان‌هایی باشد که به دو زبان متفاوت سخن می‌گویند و شاید اگر ترجمه نبود، مرز میان گروه‌های انسانی سخت‌تر و گذرناپذیرتر می‌شد و به همان میزان نیز جامعه‌های انسانی از هم‌دیگر دورتر می‌ماندند که این نیز احتمال جنگ و ستیز را میان آن‌ها بیش‌تر می‌کرد. افزون‌براین، کارکرد

\* دکترای زبان‌شناسی، استادیار پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، تهران، ایران، r.amini@richt.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۵/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۱۱



بسیار مهم دیگر ترجمه فراهم آوردن بستر لازم برای دادوستد تجربه‌ها و یافته‌ها میان جامعه‌های گوناگون است که آن‌ها را از تکرار تجربه‌های جامعه‌های دیگر و پیمودن نالازم راهی که دیگران برای رفتنش هزینه کرده‌اند بی‌نیاز می‌کند و از این ره‌گذر، حرکت آن‌ها را در مسیر علم و دانش شتاب می‌بخشد. بگذریم که اصولاً اگر تلنگرهای علمی و ذهنی ناشی از ترجمه و ورود دانش و علم و آگاهی از ره‌گذر آن نباشد، حتی این امکان نیز می‌تواند وجود داشته باشد که جامعه‌ای در مسیر تجربه‌ی بسیاری از پیشرفت‌ها یا دگرگونی‌هایی قرار نگیرد که زندگی را برای اعضای آن بهتر می‌کند و دیدگان آن تا زمانی نامشخص بر برخی چشم‌اندازها بسته بماند.

باتوجه به موقعیت سرزمین ما و رفت‌وآمدهای بسیاری که در طول تاریخ دراز خود تجربه کرده و تنوع خیره‌کننده قومی و اجتماعی آن و تعامل‌ها و برخوردهای بسیاری که با سرزمین‌های دور و نزدیک داشته است، حتی بدون وجود هیچ‌گونه سند یا گواهِ تاریخی نیز می‌توان حدس وجود ترجمه در ایران را مطرح کرد و در پی اثبات آن برآمد. خوش‌بختانه از چند هزار سال پیش بدین سو، شاهدها و سندهای ارزش‌مندی از وجود ترجمه در ایران به‌جای مانده است که بررسی آن‌ها با بهره‌بردن از ابزارها و روش‌های علمی علوم مختلف نوشتن «تاریخ» ترجمه در ایران را شدنی می‌کند.

درباره «تاریخ» ترجمه در ایران پژوهش‌هایی انجام گرفته است. برخی از این «تاریخ»‌نگاری‌ها از گونه «مروی بر»، «درآمدی بر»، «سیر»، یا «تاریخچه» هستند (برای نمونه، نوایی ۱۳۸۹؛ قریشی ۱۳۹۳؛ محیط‌طباطبایی ۱۳۴۶) و برخی نیز از گونه پژوهش‌های دانشگاهی که از کلی‌گویی‌گریزانند و بر بخشی از «تاریخ» ترجمه در ایران یا موضوع مشخصی از آن متمرکز شده‌اند (برای نمونه، کتاب *تأملی در ترجمه متن‌های اندیشه سیاسی جدید مورد شهریار ماکیاولی سیدجواد طباطبایی*). این پژوهش‌های دسته دوم بیش‌تر در قالب پایان‌نامه‌ها و رساله‌های دانشگاهی انجام گرفته‌اند و حاصل کار در بسیاری موارد به صورت مقاله و گاه کتاب عرضه شده است.

همه پژوهش‌های انجام‌شده درباره «تاریخ» ترجمه در ایران کار پژوهش‌گران ایرانی و به زبان فارسی نیستند و شماری از آن‌ها کار پژوهش‌گران خارجی و به زبان‌های دیگرند. البته همه این پژوهش‌ها یک‌سره درباره «تاریخ ترجمه در ایران» نیستند، بلکه فصل یا بخش‌هایی از آن‌ها به این موضوع مربوط است. برای نمونه، می‌توان به کتاب *سرچشمه‌های داستان کوتاه فارسی (Aux Sources De la Nouvelle Persane)* کریستوف بلای (Christophe Balay) و میشل کویی‌پرس (Michel Cuypers) و *بحران آگاهی جمعی ایرانی، تاریخ نشر امروزی*

فارسی (۱۸۰۰-۱۹۸۰) کریستوف بلای (۲۰۱۷) اشاره کرد که در آن‌ها به تاریخ ترجمه در ایران و نقش آن در تکوین زبان و ادبیات فارسی نیز توجه شده است. به‌هرروی، هرکسی که تا اندازه‌ای پذیرفتنی با نوشتگان موجود درباره پیشینه و «تاریخ» ترجمه در ایران آشنا باشد، احتمالاً این سه نکته را می‌پذیرد که درباره برخی از دوره‌های تاریخ ترجمه در ایران پژوهش درخوری انجام نگرفته است. درباره تاریخ ترجمه در دوره‌هایی هم‌چون دوره قاجار، در مقایسه با دوره‌های دیگر، مطلب بیش‌تری در دسترس است و بسیاری از مطالبی که در کتاب‌ها و مقاله‌های گوناگون درباره «تاریخ» ترجمه در ایران گفته شده کم‌وبیش تکراری و بازگویی همان مطالبی است که در منبع‌های دیگر گفته شده است. با درنظرداشتن این نکته‌ها، در این مقاله کتاب تاریخ ترجمه در ایران، نوشته عبدالحسین آذرنگ، بررسی و نقد شده است. این کتاب را انتشارات ققنوس منتشر کرده و چاپ دوم آن در سال ۱۳۹۵ روانه بازار کتاب شده است.

## ۲. نگاهی به محتوای کتاب

این کتاب دربردارنده «دیباجه»، چهار بخش، یک پیوست، و نمایه است. «دیباجه» این‌گونه آغاز شده است:

عنوان این کتاب فقط به این قصد برگزیده شده است که موضوع و دامنه بحث را بهتر نشان دهد و پیش از هرچیز از خوانندگان می‌خواهم این عنوان را در معنای کاملاً فروتنانه آن در نظر بگیرند. نوشتن تاریخ ترجمه هر زبانی یا هر کشوری به‌راستی کار چندوچندین تن نیست. تازمانی که همه آثار ترجمه‌شده، یا دست‌کم بخش‌هایی از همه ترجمه‌ها، را مقابله‌گران مسلط به دو زبان مبدأ و مقصد و موضوع اثر با اصل آن‌ها مطابقت ندهند و جمع‌بندی حاصل از ارزش‌یابی مجموع ترجمه‌ها، با توجه به عامل‌های مؤثر بر آن‌ها به‌دست نیامده باشد، راه نگارش تاریخ ترجمه در معنای واقعی آن هموار نخواهد شد. ... بنابراین، کتابی که در دست دارید، در بهترین حالت، فقط می‌تواند به‌منزله درآمدی بر تاریخ ترجمه در ایران یا ترسیم خطوط کلی نقشه مطالعات آن به‌شمار آید (آذرنگ ۱۳۹۵: ۹).

در همین رابطه، گفته می‌شود: «در این کتاب به جنبش‌های ترجمه در تاریخ ایران تا پایان عصر قاجار فقط گذرا اشاره شده است» (همان: ۱۱) و در جای دیگری هم اشاره شده است که «این کتاب با پایان کار قاجارها پایان می‌یابد. بررسی تاریخ ترجمه در عصر پهلوی

اول و دوم به کتابی مستقل و مفصل، و بررسی تاریخ ترجمه از انقلاب به این سو به کتاب دیگر مفصل‌تری نیاز دارد» (همان: ۱۶).

عنوان بخش یکم کتاب «ترجمه در ایران باستان» است. فصل‌های هشت‌گانه این بخش به «آغاز ترجمه در ایران: عصر پیش از مادها و عصر مادها»، «ترجمه در عصر هخامنشیان»، «وضع مبهم ترجمه در عصر سلوکیان»، «ترجمه در عصر اشکانیان»، «ترجمه در عصر ساسانیان: زمینه‌های تاریخی و کتیبه‌های ساسانی»، «ترجمه در عصر ساسانیان: مراکز علمی»، «ترجمه در عصر ساسانیان: ترجمه آثاری ماندگار»، و «ترجمه در عصر ساسانیان: ترجمه چند شاه‌کار ادبی»، اختصاص یافته است. در فصل یکم، خواننده اثری از تاریخ ترجمه در ایران پیش از مادها و عصر مادها نمی‌بیند؛ چه این که این فصل در کل مجموعه‌ای از پرسش‌هایی است که گمان‌هایی در پیوند با آن‌ها مطرح شده یا به‌عکس گمان‌هایی که پرسش‌هایی برپایه آن‌ها طرح شده است. علت این امر شاید آن باشد که هیچ اثر نوشتاری از دوران موردنظر این فصل در دست نیست یا اگر هم هست رمزگشایی نشده است. همان‌گونه که مؤلف در چند جای این فصل (و فصل‌های دیگر کتاب) گفته است. و تا زمانی هم که نوشتاری از دوره‌ای در دست نباشد، درباره آن نمی‌توان تاریخ نوشت و زمانی که این تاریخ مربوط به ترجمه باشد، باید گفت درباره آن به‌هیچ‌روی نمی‌توان تاریخ نوشت.

فصل دوم کتاب به تاریخ ترجمه در دوره هخامنشیان اختصاص دارد. این فصل توضیحاتی درباره زبان‌های کاربردی در دوران شاهنشاهی هخامنشی دارد و درکل باور مؤلف کتاب بر آن است که وجود زبان‌ها و قوم‌های مختلف در این شاهنشاهی پهناور «آشنایی با زبان‌های دیگر امپراتوری [را به] ضرورتی اجتناب‌ناپذیر» تبدیل می‌کرد (همان: ۳۱). در این فصل، هم‌چنین به کارکردهای متفاوت سه زبان فارسی باستان، آرامی، و عیلامی در شاهنشاهی هخامنشی و «کتیبه بیستون» و اهمیت آن به‌عنوان «مفصل‌ترین کتیبه و عروس کتیبه‌های جهان» و این که سه متن آن به زبان‌های پارسی باستان، عیلامی، و بابلی است، «به‌رغم برخی اختلاف روایت‌ها در میان آن‌ها از نمونه‌های ترجمه دقیق است» (همان: ۳۵) پرداخته شده و به وجود کتیبه‌های سه‌زبانه گنج‌نامه همدان نیز اشاره شده است. در یکی دو پاراگراف پایانی این فصل نیز مؤلف، پس از اشاره به این که «اطلاعات موجود نه‌تنها برای آگاهی از فعالیت‌های ترجمه در دستگاه دیوانی هخامنشی کافی نیست، بلکه از ترجمه در میان مردم و جامعه آن عصر هم اطلاعی به‌دست نمی‌دهد» (همان: ۳۶)، این پرسش را مطرح می‌کند که «آیا ممکن است مردم فرهیخته آن عصر با فرهنگ دست‌کم کشورهای نیرومند هم‌جوارشان هیچ‌گونه آشنایی نداشته باشند؟» (همان) و با اشاره به

آشنایی یونانیان با اندیشه‌های ایرانی و تأثیرپذیرفتن احتمالی اندیشمندان ایرانی («مگر ممکن است که زرتشت با آن دستگاه فکری پیچیده‌اش در خلأ فکری و در محیطی فارغ از اندیشه ظهور کرده باشد؟») (همان: ۳۷)، سرانجام این پرسش را به میان می‌آورد که «آیا ممکن است بدون ترجمه از زبان‌های دیگر به زبان خود و از زبان خود به زبان‌های دیگر به چنان قوام و تأثیری دست یافته باشند؟» (همان). بی‌آن‌که پاسخی به این پرسش‌ها داده شود، فصل «ترجمه در عصر هخامنشیان» با جمله‌ای دیگر پایان یافته است: «فقط به یاری پژوهش‌های گسترده زبانی، تاریخی، باستان‌شناختی، مطالعات تطبیقی، و مطالعات در زمینه‌های دیگر می‌توان به این پرسش‌ها پاسخ گفت» (همان). در جایی از این فصل (همان: ۳۳)، «ساتراپ‌ها»، در درون دو هلال، به «ولایات تابع» معنی شده است که نادرست است؛ زیرا «ساتراپ» در عصر هخامنشیان به معنای «والی»، «شهربان»، یا «حاکم» مناطق مختلف آن شاهنشاهی به کار می‌رفته (بنگرید به لغت‌نامه ۱۳۷۷: ذیل «ساتراپ») و به آن چه مورد نظر مؤلف تاریخ ترجمه در ایران بوده «ساتراپی» یا «ساتراپ‌نشین» گفته می‌شده که برآمده از تحریف یونانی واژه «خَشْتَرِیُون» بوده است.

فصل سوم کتاب درباره ترجمه در عصر سلوکیان است که البته - از یکی دو جمله حرف کلی و عمومی که بگذریم - در آن چیزی درباره ترجمه گفته نشده است. به سخن دیگر، در این فصل تنها چند گمان و پرسش مطرح شده است بی‌آن‌که به منبعی ارجاع داده شده باشد. در واقع، دست‌کم برای ادعاهایی هم‌چون این که «در حکومت سلوکیان، مسئولیت‌های مالی و نظامی به مقدونیان و یونانیان سپرده می‌شد و کارهای اداری را به بومیان وامی‌گذاشتند» (همان: ۳۹)؛ یا «مجموع‌های بزرگی به وجود آوردند که غیرمقدونیان و غیریونانیان در آن‌ها اجازه سکونت نداشتند. زبان رسمی مجتمع‌های شهری یونانی بود» (همان: ۴۰)؛ یا این که «شماری از مقدونیان و یونانیان با زنان ایرانی ازدواج کردند. حتی گفته شده است که برخی از آنان را به این‌گونه ازدواج‌ها وادار می‌کردند» (همان)، و... باید خواننده به منبع‌ها و سند‌هایی معتبر ارجاع داده می‌شد. پاسخی که به برخی از پرسش‌ها داده شده نیز یک‌سره مبتنی بر گمان است. برای نمونه، در پاسخ به پرسش‌هایی از نوع این که «... چرا جامعه ایران، یا دست‌کم نخبگان ایرانی، در آن سه ربع قرن حکومت سلوکیان، و پس از آشنایی با زبان و فرهنگ یونانی، از میراث فکری و فرهنگی غنی یونان بهره‌ای نگرفتند؟ چرا از میراث فرهنگی خود چیزی به آن انتقال ندادند؟» گفته می‌شود: «پیداست که در حالت رویارویی و تخاصم دو جهان‌بینی، دو نگرش، دو فرهنگ، نمی‌توان تفاهم، گفت‌وگو، و تبادل فرهنگی انتظار داشت» (همان: ۴۱). در رد این استدلال می‌توان گفت که

تبادل فرهنگی میان فرهنگ ایرانی و یونانی انجام گرفته که نشانه‌های آن را در اثرپذیری زبان‌های ایرانی از یونانی و کتیبه‌هایی می‌توان دید که به زبان یونانی (همان‌گونه که در فصل‌های بعدی کتاب بدان اشاره شده است) در حوزه فرهنگی ایران باقی مانده است. افزون‌براین، آن‌چه در این جا گفته با آن‌چه در پاراگراف نخست فصل بعدی کتاب گفته شده نیز ناسازگار است:

اشکانیان زمانی به قدرت دست یافتند که زبان و فرهنگ یونانی بر منطقه وسیعی حاکم شده بود. متخصصانی که می‌توانستند سررشته کارها را در زمینه‌های مختلف به دست گیرند یونانی و یونانی‌زبان بودند. به گفته احسان یارشاطر، حاکمان جدید ایران برای برطرف کردن نگرانی‌ها و جلب کردن همکاری عناصر یونانی لقب «دوست‌دار یونان» را بر سکه‌هایی که ضرب کردند گنجاندند،... (همان: ۴۳).

در فصل چهارم، هم‌چنین اشاره شده است که برخی از اشراف‌زادگان اشکانی و درباریان زبان یونانی می‌دانسته‌اند. ادبیات یونانی در دربار اشکانی جایی داشته و حتی نمایش‌نامه‌هایی به زبان یونانی در دربار اجرا می‌شده است (همان: ۴۴). گذشته‌ازاین‌ها، استدلال ارائه شده در این زمینه از بنیاد ضعیف می‌نماید؛ زیرا سرزمین ایران بارها مورد تاخت‌وتاز بیگانگان و برخوردهای ایران‌ستیزانه و توسعه‌طلبانه آن‌ها قرار گرفته است، اما در حال بده‌بستان‌های فرهنگی نیز میان ایرانیان و بیگانگان مهاجم انجام گرفته است؛ زیرا فرهنگ چیزی نیست که نگرش‌های سیاسی و ایدئولوژیک بتوانند به کلی جلوی آمدوشد آن را بگیرد و عوامل زیادی در کارند که چنین توانی را از صاحبان قدرت و حتی عموم افراد جامعه می‌گیرند. در فصل چهارم، که درباره ترجمه در عصر اشکانیان است، هم‌چنین به شکل‌گیری سلسله اشکانی، خط‌ها، و زبان‌های رایج قلمرو اشکانی و کاربردهای آن‌ها اشاره شده و وجود ترجمه در آن دوره امری گریزناپذیر بیان شده است. در تنها پانوشت صفحه ۴۷ این فصل نیز، در توضیح واژه «گنداره/ گندارا»، آمده است که «غالباً و به خطا گنداره را قندهار پنداشته‌اند. گنداره با پیشاور کنونی در خاک پاکستان برابر است، نه با قندهار در خاک افغانستان». در این جا نیز بهتر بود که منبعی برای این ادعا معرفی می‌شد.

چهار فصل بعدی کتاب به ترجمه در عصر ساسانیان اختصاص دارد. به نظر می‌رسد که وجود منبع‌های بیش‌تر درباره دوره ساسانی و از آن مهم‌تر سندها و متن‌های تاریخی به‌جای‌مانده از این دوره عرصه را برای پرداختن جزئی‌تر به تاریخ ترجمه این دوره فراهم کرده است. در این چهار فصل، زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری شاهنشاهی ساسانی، کتیبه‌های



این دوره، اهمیت فارسی میانه در این دوره، چندزبانه بودن این شاهنشاهی، پایه گذاری شهر گندیشاپور / جندی شاپور به دست شاپور یکم و رونق ترجمه از زبان های یونانی، رومی، سریانی، و سانسکریت در این شهر، مرکزهای علمی شهرهایی هم چون «رُها»، نقش فرقه هایی هم چون نسطوریان در ترجمه در دوره ساسانی، و ترجمه شماری از آثار ماندگار و شاه کارهای ادبی ای هم چون کلیله و دمنه، اسکندرنامه، و طوطی نامه مورد توجه قرار گرفته است. بهتر بود آنچه در چهار فصل (در مجموع، ۳۳ صفحه) درباره تاریخ ترجمه در عصر ساسانی گفته است، در یک فصل منسجم سامان می یافت و بر آن بخش بندی قابل قبول تری حاکم می شد. برای نمونه، در فصل ۶، ما با عنوان «دیگر مرکزهای علمی در عصر ساسانیان» روبه رو می شویم، در حالی که در زیر آن تنها از فعالیت های مربوط به شهر «رُها» و «مدرسه ایرانی» آن سخن گفته شده است. بهتر بود آنچه در زیر این عنوان آمده، با آنچه در زیر عنوان بعدی این فصل - «نقش نسطوریان» - آمده است یکی می شد و سامان دیگری به آن داده می شد، به ویژه این که در زیر عنوان اخیر از فعالیت های علمی شهر «نصیبین» نیز سخن گفته شده که وارث شهر رُها بوده است.

در بخش دوم کتاب که ده فصل را دربر دارد، تاریخ ترجمه در ایران پس از اسلام تا پایان دوره زندیه ارائه شده است. در این بخش، نخست یورش عرب ها به شاهنشاهی ساسانی و استیلایشان بر آن و جایگزینی رفته رفته زبان عربی در امور دیوانی با زبان فارسی مورد بررسی قرار گرفته است. سپس، در فصلی به ترجمه ها و تفسیرهای قرآن به فارسی توجه شده که، با توجه به ارجاع های متن، گویا بیش تر برگرفته از نوشته های آذرتاش آذرنوش است. در بخش پایانی همین فصل، زیر عنوان «ویژگی های مشترک در ترجمه ها و تفسیرهای قرآن»، نکته های بسیار خوب و سودمندی درباره ترجمه و تفسیر قرآن در سده های نخست پس از اسلام گفته شده است. در ادامه، در فصل یازدهم، نخست اشاره هایی به جنبش ترجمه قرن های نخستین دوران اسلامی شده و به نقل از چند منبع نام شماری از مترجمان ایرانی برده شده است و پس از آن هم به ترجمه شماری از آثار مهم قرن سوم و چهارم (هم چون خدای نامه، تاریخ بلعمی، ظفرنامه، و...) توجه شده است. در بخش پایانی این فصل نیز، نکته های درخور توجه و خوبی درباره «ترجمه در سده های سوم و چهارم» هجری قمری و تفاوت معنای «ترجمه» در آن روزگار با امروز گفته شده است.

فصل دوازدهم کتاب به ترجمه در قرن پنجم و ششم هجری قمری پرداخته است و چند ترجمه مهم این دوره معرفی شده است که عمدتاً از عربی به فارسی اند. در پایان فصل،

چند نکته خوب درباره ترجمه‌های دو قرن موردنظر این فصل گفته شده است، هرچند بهتر بود مؤلف از کلی‌گویی فراتر می‌رفت و نمونه‌هایی از این ترجمه‌ها را می‌آورد و سخنان خود را بدان‌ها مستند می‌کرد. فصل سیزدهم به ترجمه در قرن پنجم و ششم هجری قمری اختصاص دارد و در آن «چند منظومه مبتنی بر ترجمه» هم چون *وامق و عذرا، ورقه و گل‌شاه*، و ترجمه‌های *کلیله و دمنه* معرفی شده است. این فصل نیز با اشاره‌ای کوتاه به ویژگی‌های ترجمه آثار ادبی «در آن دوره‌ها» به پایان رسیده است.

در فصل چهاردهم کتاب، شماری از ترجمه‌های قرن هفتم هجری قمری معرفی شده است: ترجمه *تاریخ یمنی، نامه تنسر، مرزبان‌نامه، احیاء علوم‌الدین، صیّدنه، فرج بعد از شدت*، ترجمه *رسائل اخوان‌الصفاء* و *شهاب‌الخبار*. تاریخ این ترجمه‌ها «پیش از یورش مغولان به خاک ایران، در دوره یورش و نیز مواردی پس از یورش است». این فصل هم چنین بخشی با عنوان «مولوی و ترجمه» دارد که توضیحاتی درباره مولوی است و ربطی به موضوع کتاب ندارد. بخش پایانی این فصل با عنوان «ترجمه‌های کهن از کتاب مقدس» سامان یافته است که به‌طور عمده نقل‌قول از پیروز سیار، مترجم *کتاب مقدس*، و حسن رضایی باغبیدی، استاد زبان و فرهنگ‌های باستانی، است. در فصل پانزدهم، ترجمه در دوران مغولان، ایلخانیان، و تیموریان مرور شده است. در این فصل، ضمن اشاره به حمله مغولان به ایران، به زبان‌های کاربردی آن دوره و مکاتبات حاکمان مغول با فرنگیان و نقش زبان فارسی در این مکاتبات اشاره شده است و شماری از آثار مهم این دوره هم‌چون *جامع‌التواریخ و تاریخ آفرنج* خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی و *تنگ‌سوق‌نامه* و ترجمه‌های آن‌ها معرفی شده است.

در فصل شانزدهم، ترجمه در عصر صفوی بررسی شده است. این فصل نیز ساختاری مانند چند فصل پیش از خود دارد؛ یعنی نخست توضیحی درباره عصر صفوی و اهمیت آن و مرادفات دولت صفوی با سرزمین‌های دیگر داده شده است، سپس شماری از ترجمه‌های انجام‌شده از جمله ترجمه *انجیل‌های چهارگانه (انجیل اربعه)* در این دوره معرفی شده‌اند. یکی از نکته‌های مهمی که در این فصل بدان اشاره شده ضعف و تنزل ترجمه کتبی و ادبی از سویی و رواج ترجمه شفاهی (همان: ۱۷۲)، به‌سبب مرادفات صفویان با سرزمین‌های دیگر به‌ویژه فرنگ، از دیگر سو است. البته بهتر بود که درباره علت‌های ضعف ترجمه کتبی و ادبی بیش‌تر سخن گفته می‌شد و با اشاره‌ای از آن گذر نمی‌شد. در این فصل، هم‌چنین زیر عنوان «کتاب‌های ترجمه‌شده به فارسی» به *تحفة‌العشاق* اشاره شده و درباره آن گفته شده است:

جزوه‌ای دوزبانه از نویسنده‌ای ناشناس. هدف از تدوین آن آموختن زبان فارسی به ترک‌زبانان بوده است. زیر هر جمله فارسی ترجمه آن به ترکی آمده است. احتمال دارد این جزوه زمانی تألیف شده که زبان ترکی دوره تحول و جدانشدن گویش‌هایش را سپری می‌کرده است (همان: ۱۷۷-۱۷۸).

در این جا نیز، بهتر بود دلیل این ادعا درباره تحول زبان ترکی بیان می‌شد. با نگاهی به یادداشت‌های این فصل، به‌مانند بیش تر فصل‌های کتاب، متوجه می‌شویم که سهم برخی منابع در گردآمدن مطالب آن بسیار چشم‌گیر بوده است. برای نمونه، به کتاب *تاریخچه ترجمه از فرانسه به فارسی در ایران از آغاز تا کنون* داوود نوابی بارها ارجاع داده شده است.

فصل هفدهم کتاب به ترجمه فارسی در شبه‌قاره هند اختصاص دارد. در این فصل نخست به اهمیت شبه‌قاره و علت مهاجرت شاعران و نویسندگان و دبیران و منشیان ایرانی در دوره صفویه به هند و شکوفایی ادب فارسی در آن‌جا اشاره شده است، سپس برخی از آثار معرفی شده که در آن‌جا و آن دوران به فارسی ترجمه شده‌اند. در این فصل، درباره برخی ترجمه‌ها، کیفیت، و ویژگی‌هایشان نکته‌های سودمندی گفته شده است. برای نمونه، به نقل از منابعی گفته شده که ترجمه محمد داراشکوه از *اوپانیشادها* «به شیوه راست‌به‌راست» (واژه‌به‌واژه) بوده است (همان: ۱۹۰)؛ یا ترجمه نظام‌الدین پانی پتی از اندرزنامه جوگ *باشست* «از سنخ ترجمه آزاد و نقل‌به‌معنا» (همان: ۱۹۲) بوده است.

فصل هجدهم، که آخرین فصل بخش دوم کتاب است، در کم‌تر از پنج صفحه به «ترجمه در دوره افشاریه و زندیه» پرداخته است. این فصل بیش‌تر به ویژگی‌های این دو دوره نظر کرده و به‌غیر از اشاره‌هایی به احتمال ترجمه در ارتش افشاریان و ترجمه برخی متون مقدس و تألیف فرهنگ ترکی به فارسی سنگلاخ توسط میرزا مهدی‌خان استرآبادی نکته درخور دیگری درباره تاریخ ترجمه در دو دوره موردنظر گفته نشده است. البته، باتوجه به بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی ایران در دوران حکومت دو دودمان افشاریه و زندیه، طبیعی است که امور فرهنگی‌ای هم‌چون ترجمه چندان پیشرفتی نداشته باشند. بیشینه مشخص مطالب این فصل درباره تاریخ افشاریان است. بهتر بود که مطالب این فصل نیز به دو بخش ترجمه در دوره افشاریه و ترجمه در دوره زندیه تقسیم می‌شد و به آن سامان مشخصی داده می‌شد. نکته دیگری که بهتر بود در روایت تاریخی این دوران بدان توجه شود این بود که «نیروهای افغانی» ایران را «اشغال» نکردند (همان: ۱۹۷)؛ زیرا افغان‌هایی که اصفهان را متصرف شدند و خاندان صفوی را برانداختند در آن زمان از بخشی از قلمرو

صفوی - به‌طور خاص از قندهار در باختر ایران آن روز - برآمده بودند و بیگانه و خارجی نبودند که تصرف پایتخت توسط آن‌ها را بتوانیم «اشغال» بگوییم. افغان‌ها شورشیانی بودند که در آغاز برای دادخواهی راه پایتخت صفوی را در پیش گرفتند و بعد که به خرابی اوضاع دولت صفوی آگاه شدند، در پی تصرف پایتخت و ستاندن حکومت از صفویان برآمدند.

بخش سوم کتاب با فصل نوزدهم آغاز شده که عنوان آن «باب جدید در ترجمه» است. این فصل با اشاره به هم‌زمانی دوران قاجار با برخی از مهم‌ترین روی‌دادها و تحولات جهان آغاز می‌شود. سپس «آغاز ترجمه سازمان‌یافته» در این دوران مطرح می‌شود که در آن نکته‌های خوبی درباره علت‌های پشتیبانی حاکمان قاجار از ترجمه گفته شده است. در این فصل، به میرزا صالح شیرازی نیز توجه شده است که از نخستین محصلان اعزام‌شده به فرنگ بود، فناوری چاپ را به ایران آورد، نخستین روزنامه ایران را پایه‌گذاری کرد، و مترجم هم بود. در پایان فصل، مطالبی نیز درباره «زبان و ترجمه فارسی در شبه‌قاره هند» گفته شده است. در فصل بعدی این بخش، به اقدامات عباس میرزا در زمینه ترجمه و اهمیت ترجمه متن‌های نظامی نزد او و ویژگی‌های ترجمه‌های دوران او و نیز ترجمه کتاب مقدس توجه شده است. در فصل سوم بخش سوم کتاب به «ترجمه در عصر محمدشاه قاجار» نظر شده و اشاره شده است که «سیاست ترجمه دولتی در زمان محمدشاه در ادامه سیاست ترجمه دوره عباس میرزا بود» (همان: ۲۳۶). از مطالب سودمند دیگر این فصل آن‌هایی است که درباره «تصحیح» یا «انشا» یا «ترقیم» به‌دست «منشیان» و «محرران» گفته شده است و اشاره شده که این همان کاری است که امروزه بدان «ویرایش» گفته می‌شود و برعهده «ویراستاران زبانی و ادبی و بازنگاران» است (همان: ۲۳۹).

شش فصل بعدی بخش سوم کتاب به ترجمه در دوره سلطنت ناصرالدین‌شاه پرداخته است که با توجه به دوره دراز پادشاهی او قابل توجه است. در این شش فصل، نخست به عامل‌های مؤثر بر ترجمه در عصر ناصری هم‌چون علاقه خود شاه به مطالعه، تأسیس دارالفنون، فرستادن محصل به خارج از کشور، تأسیس «دارالترجمه ناصری»، ورود اندیشه‌های مدرن به ایران، و... پرداخته شده و گفته شده است:

مجموع این عامل‌ها، هم‌راه با عامل‌های تأثیرگذار و غیرمستقیم دیگر، ایران را در نیمه دوم سده نوزدهم میلادی / اواخر سده سیزدهم هجری قمری به عرصه‌ای کشاند که ویژگی‌های آن در تاریخ ترجمه [ثبت شده] در این کشور مانند نداشت و با هیچ دوره دیگری در تاریخ [ترجمه ثبت شده] ایران قابل مقایسه نبود. این دوره با جنبش ترجمه در عصر ساسانی یا سامانی وجوه اشتراکی دارد، اما ویژگی‌هایی که در جنبش ترجمه

در عصر عباس میرزا و در عصر ناصری دیده می‌شود، به‌ویژه هدف‌ها و رویکردهای غالب آن، که اخذ و اقتباس و استحکام‌بخشیدن به بنیة فرهنگی و تقویت آن نبود، بلکه تبدیل کردن جامعه به جامعه‌ای دیگر بود، در دوره‌های دیگر به چشم نمی‌خورد (همان: ۲۴۷).

ترجمه در دارالفنون، شاگردان آن و ترجمه‌های آن‌ها، اثر این مدرسه بر ترجمه در ایران، تأثیر امیرکبیر، تدریس زبان‌های خارجی، فرستادن محصل به کشورهای خارجی، پیدایش «دارالترجمه ناصری»، فعالیت‌ها، و مترجمان آن از موضوع‌های دیگری است که در این بخش از کتاب بدان‌ها توجه شده است. هم‌چنین در این قسمت کتاب به ترجمه‌هایی توجه شده که خارج از چهارچوب سیاست دولتی ترجمه انجام گرفته‌اند و مترجمان دگراندیشی هم‌چون میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی، میرزا حبیب اصفهانی، محمدطاهر قاجار، و میرزا عبدالحسین آقاخان کرمانی معرفی شده‌اند و آثار آن‌ها مرور شده است. در این میان، به میرزا حبیب اصفهانی «به‌لحاظ اهمیت و تأثیر او در عرصه ترجمه» در فصل جداگانه‌ای (فصل ۲۶) پرداخته شده و پس از ارائه «شمه‌ای از زندگی و فعالیت‌ها»ی او، درباره ترجمه‌هایش، به‌ویژه ترجمه حاجی بابای اصفهانی، نوشته جیمز موریه، و اهمیت و سبک ترجمه این کتاب سخن گفته شده است. در فصل ۲۷ کتاب، که آخرین فصل مربوط به ترجمه در دوره ناصرالدین‌شاه است، ترجمه در زمینه‌های دیگری هم‌چون نمایش‌نامه، سفرنامه، و منابع تاریخی، جغرافیایی، علمی، و فنی مرور شده و در هر مورد شماری از کتاب‌های ترجمه‌شده در آن زمینه معرفی شده است.

فصل ۲۸ کتاب به ترجمه در دوره سلطنت مظفرالدین‌شاه اختصاص یافته است؛ شاهی که نه همانند پدر علاقه‌مند به مطالعه بود و نه در دوران او سیاست حمایت از ترجمه و نهادهایی هم‌چون دارالترجمه ناصری و مدرسه دارالفنون ادامه یافت (همان: ۲۸۰). در این دوره که تحول مهم انقلاب مشروطه روی داد، شماری نهاد مدنی و مدرسه تحصیلات عالی شکل گرفت که عملکردشان بر ترجمه اثرگذار بوده است. در این فصل نیز، هم‌چون بسیاری از فصل‌های دیگر کتاب، از شماری از مترجمان دوره موردنظر نام برده شده که در میان آن‌ها کسانی هم‌چون تاج‌ماه یا آفاق‌الدوله، که گفته می‌شود نخستین مترجم زن بوده است، علیقلی‌خان سردار اسعد بختیاری، که از رجال مشروطه بود، و یوسف اعتصامی یا اعتصام‌الملک، که پدر پروین اعتصامی بود، دیده می‌شود. در پایان فصل، اشاره‌ای به ترجمه آثار جرجی زیدان در آن زمان شده است.

عنوان فصل ۲۹ کتاب «محمدعلی فروغی: فصلی تازه در ترجمه» است که در آن پس از معرفی او و زمینه‌های شکل‌گیری شخصیت علمی‌اش شماری از آثارش معرفی شده است که از جمله آن‌ها می‌توان به دو اثر پرآوازه او یعنی تألیف سیر حکمت در اروپا و ترجمه گفتار در روش راه‌بردن عقل رنه دکارت اشاره کرد. مطالب این فصل بی‌هیچ ارجاعی نوشته شده و تنها در بخش یادداشت‌های آن از چند منبع نام برده شده و از خواننده خواسته شده است که «برای اطلاعات بیشتر و تفصیلی‌تر درباره محمدعلی فروغی» به آن‌ها نگاه کند (همان: ۳۳۹). بهتر بود که مطالب این فصل با ارجاع و استناد به منابع و اسناد معتبری نوشته می‌شد که در زمینه موضوع آن وجود دارد؛ زیرا برای نمونه مشخص است که آن اطلاعات ریز و جزئی‌ای که درباره فروغی داده شده است - هم‌چون اطلاعات مربوط به ورود او به دارالفنون از دوازده‌سالگی (همان: ۳۳۵) یا آغاز تدریس از بیست‌سالگی (همان: ۳۳۶) یا اطلاعات زیادی که درباره آثار تألیفی و ترجمه‌ای او داده شده است - از منبع یا منابعی برگرفته شده‌اند. نکته جالب توجه این‌که مطالب این فصل کاملاً بی‌ارجاع همانندی زیادی با مطالب کتاب زندگی و زمانه محمدعلی فروغی، نوشته احمد واردی (۱۳۹۴)، دارد. برای نمونه، اطلاعاتی که درباره ترجمه اصول علم ثروت ملل یا اکونومی پلتیک، یکی از ترجمه‌های فروغی، داده شده، بدین صورت است:

«اصول علم ثروت ملل، یا اکونومی پلتیک [اقتصادی]، نوشته پل بوگار، ترجمه از فرانسوی (تهران ۱۳۲۳ ق)، نخستین اثر به زبان فارسی در زمینه سیاست اقتصادی که سال‌ها متن درسی دوره‌های آموزش عالی بود» (همان: ۳۳۷).

حال پاره‌گفتار بالا را با پاره‌گفتار زیر از کتاب گفته‌شده از احمد واردی مقایسه کنید:

کتاب دوم ترجمه‌ای از درس‌نامه‌ای فرانسوی درباره اقتصاد سیاسی از پل بورگار بود... این کتاب با عنوان فارسی اصول علم ثروت ملل، یا اکونومی پلتیک در ۱۳۲۳ ق منتشر شد و نخستین کتاب فارسی درباره این موضوع بود و تا دهه‌ها تنها کتاب در این باره باقی ماند (واردی ۱۳۹۴: ۱۳۶).

فصل سی‌ام که آخرین فصل کتاب است به «ترجمه در پایان عصر قاجار» اختصاص دارد. در آغاز این فصل، پس از اشاره به دوره کوتاه سلطنت محمدعلی شاه و فضای ناشی از حاکم‌شدن دوباره استبداد بر کشور، گفته شده که «در دوره محمدعلی‌شاه بیش از چند کتاب به فارسی ترجمه نشده است...» (آذرنگ: ۱۳۹۵: ۳۴۱) و پس از قیام ملت و خلع محمدعلی‌شاه از سلطنت نیز، به سبب دشواری‌ها و موانع بسیاری که کشور با آن‌ها روبه‌رو

بود، «برای تکاپوهای فرهنگی انگیزه‌ها و حمایت‌های لازم و منابع مالی» فراهم نبود (همان: ۳۴۲) و در واقع در دوره سلطنت احمدشاه آثار منتشر شده اندک‌شمار بوده‌اند. در این فصل، پس از معرفی شماری از کتاب‌هایی که در پایان عصر قاجار به فارسی ترجمه شده‌اند، در چند صفحه زیر عنوان «کارنامه ترجمه در عصر قاجار»، نکته‌های خوب و به‌واقع سودمندی «درباره ترجمه و آثار ترجمه‌شده در عصر قاجار» گفته شده است.

برخی از اطلاعاتی که در فصل پایانی کتاب داده شده نادرست است. برای نمونه، از «دوره حکومت تقریباً هفت‌ساله احمدشاه» (همان: ۳۴۲) سخن گفته شده، در حالی که او از ۱۲۸۸ تا ۱۳۰۴، یعنی زمان خلع او از سلطنت و انقراض دودمان قاجار (براساس ماده‌واحد مصوب ۹ آبان ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی)، یعنی به‌مدت شانزده سال، پادشاه ایران بوده است و حتی اگر زمان تاج‌گذاری او، یعنی سال ۱۳۹۳، را نیز ملاک قرار دهیم، باز دوران حکومت او یازده سال بوده است، نه هفت سال و بنابراین تاریخ «(۱۳۲۷-۱۳۳۴ ق)» که در جلوی نام او آمده است و گویا به مدت زمان سلطنتش اشاره دارد (همان: ۳۴۱-۳۴۲) اشتباه است. هم‌چنین در این فصل، یکی از ترجمه‌های معرفی‌شده این دوره، در صفحه ۳۴۳، «تاریخ اقتصادی شرق یا محاربه روس و ژاپن [تاریخی]»، نوشته شاردن، ترجمه علیرضا امیر تومان (مترجم السلطنه)، (تهران، ۱۳۳۳ ق) است که در صفحه ۳۲۹ فصل ۲۸، بدین صورت معرفی شده است: «تاریخ اقصای شرق یا محاربه روس و ژاپن [تاریخی]»، مؤلف؟ ترجمه میرزا باقرخان مترجم تبریزی در ۱۳۲۳-۱۳۲۴ ق، ۲ ج. از تفاوت‌های معرفی این کتاب در دو فصل ذکر شده که بگذریم باید بگوییم، باتوجه به آن که کتاب موردنظر مربوط به ژاپن است، به‌نظر می‌رسد که صورت درست نام کتاب مدنظر همین تاریخ اقصای شرق یا محاربه روس و ژاپن است؛ زیرا «اقصای شرق» به همان بخشی از آسیا اشاره دارد که امروزه در نوشتگان روابط بین‌الملل با اصطلاح «شرق دور» بدان اشاره می‌شود که ترجمه «d'Extrême-Orient» در زبان فرانسه یا «The Far East» در انگلیسی است.

### ۳. چند نکته دیگر درباره تاریخ ترجمه در ایران

افزون‌بر سه بخشی که در بالا معرفی و نقد شد، این کتاب بخشی با عنوان «گاه‌نامه ترجمه در ایران» دارد که دربردارنده فشرده همان اطلاعاتی است که در سه بخش اصلی کتاب آمده است. پس از این بخش، پیوست قرار گرفته که نمونه‌هایی از ترجمه‌های انجام‌شده در ایران از آغاز تا پایان عصر قاجار در آن آورده شده است. این بخش سودمند است، بدین دلیل که

هم نمونه‌های خوبی از ترجمه در آن ارائه شده است و خواننده با متن‌های زیبایی در آن روبه‌رو می‌شود و هم سیر ترجمه در ایران را به‌صورت ملموس و عینی به او نشان می‌دهد. پس از پیوست نیز نمایه کتاب آمده که، تا آن‌جا که نگارنده این نوشته دقت کرده، دقیق و بی‌غلط تنظیم شده است.

این کتاب به نثری بسیار روان و شیوا نوشته شده است و در آن اثری از ابهام و پیچیده‌گویی‌های بیهوده رایج در برخی متن‌های فارسی دیده نمی‌شود که این به‌نظر می‌رسد از سویی حاصل تجربه دراز مؤلف کتاب در ترجمه، تألیف، و تولید متن است و از سوی دیگر حاصل تیزبینی و دقت ویراستار کتاب، کامران فانی، است که خود به‌واقع از دانایان کم‌شمار عرصه نوشتن، ترجمه، و کتاب‌شناسی در ایران است.

شاید اگر مؤلف محترم این کتاب آن را تنها به تاریخ ترجمه در ایران باستان اختصاص می‌داد، حاصل کوشش وی سودمندتر بود؛ زیرا واقعیت این است که در درون و برون ایران درباره ترجمه در ایران پس از اسلام مطلب بسیار تولید شده و در کتاب‌ها و مقاله‌های بسیاری که به زبان‌های دیگر، از جمله عربی، درباره ترجمه در چند قرن نخست تاریخ جهان اسلام نوشته شده به نقش بی‌بدیل مترجمان ایرانی در این زمینه و شکل‌گیری نهضت اثرگذار و دوران‌ساز ترجمه در آن دوران اشاره شده است. در پیوند با همین گمان، می‌توان گفت ای کاش مؤلف به‌جای پرداختن به ترجمه در دوره قاجار به ترجمه در دوره پهلوی می‌پرداخت؛ زیرا از سویی درباره ترجمه در دوره قاجار نیز مطلب زیادی چه به فارسی و چه غیرفارسی گفته و تکرار شده است و بیشینه آن‌چه در این کتاب درباره «ترجمه در عصر قاجار» گفته شده نیز پیش‌تر گفته شده است و وزن حرف نو آن چندان سنگین نیست و از سوی دیگر، همان‌گونه که مؤلف کتاب در «دیباجه» به‌درستی اشاره کرده، تاریخ ترجمه در دوره پهلوی نیازمند نوشتن کتابی مستقل است. در واقع، نیاز به نوشتن تاریخ ترجمه در عصر پهلوی بسیار بیش‌تر از عصر قاجار و حتی دوره پس از انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ است. بدین دلیل که اکنون دیگر از دوره پهلوی زمان درخور توجهی گذشته و بسیاری از حساسیت‌های پیشین درباره آن یا از میان رفته یا کم‌رنگ شده که همین امکان‌نگارش تاریخ حوزه‌های مختلف آن، از جمله ترجمه، را فراهم ساخته است و چه بهتر که چنین تاریخ‌هایی را کسانی بنگارند که خود بخش زیادی از آن دوره را زیسته‌اند و روی داده‌های مهم آن را تجربه کرده‌اند و به‌یاد دارند.

نکته دیگر این است که کتاب بی‌هیچ مقدمه‌ای وارد بحث تاریخ ترجمه در ایران شده است. بهتر بود که در فصلی یا در همان «دیباجه» کتاب به خود بحث ترجمه پرداخته



می‌شد و برای نمونه، پس از بیان ریشه این واژه در زبان فارسی و شماری از زبان‌های دیگر انواع آن معرفی می‌شد و بر خواننده مشخص می‌شد که منظور از «ترجمه» چیست. همچنین، لازم بود که برخی از اصطلاح‌های اولیه و بنیادین این حوزه هم‌چون زبان مبدأ (source language)، زبان مقصد (target language)، صورت (form)، معنی (meaning)، ترجمه معنی‌بنیاد (meaning-based translation)، ترجمه صورت‌بنیاد (form-based translation)، ترجمه آزاد (free translation)، و... (see Larson 1984) که در کتاب نیز از برخی از آن‌ها بهره شده است تعریف می‌شدند تا هم بحث‌های کتاب در چهارچوبی مشخص و با بهره‌گیری از اصطلاح‌های تخصصی حوزه مطالعات ترجمه سامان یابد، هم پیش از آن‌که خواننده وارد متن اصلی کتاب شود، اصطلاح‌های اصلی این حوزه برای او معنامند شود. البته ورود بی‌مقدمه به بحث محدود به موضوع ترجمه نیست و در برخی از فصل‌های کتاب نیز دیده می‌شود. برای نمونه، در فصل دهم کتاب که موضوع آن ترجمه‌های قرآن به فارسی است، شایسته بود که نخست به حساسیت‌هایی توجه می‌شد که در سراسر جهان درقبال ترجمه متن‌های مقدس وجود داشته است و سپس به بحث درباره ترجمه قرآن به فارسی وارد می‌شد. هم‌چنین، مرور استدلال‌های مخالفان ترجمه متن‌های مقدس، از جمله قرآن، می‌توانست برای خواننده آموزنده باشد.

درباره تقسیم‌بندی‌های کتاب هم می‌توان نکته‌ای را مطرح کرد. تقسیم‌بندی فصل‌های بخش یکم کتاب مبتنی بر «عصر» است. برای نمونه، «آغاز ترجمه در ایران: عصر پیش از مادها و عصر مادها»، «ترجمه در عصر اشکانیان»، و غیره. اما تقسیم‌بندی فصل‌های کتاب در «ایران پس از اسلام» که تا پیش از دوره قاجار را دربر می‌گیرد تا دوره مغولان مبتنی بر «سده» است (برای نمونه، «ترجمه در سده‌های سوم و چهارم هجری قمری» و غیره) و پس از آن دوباره مبتنی بر «عصر» (برای نمونه، ترجمه در عصر مغولان، ایلخانان، تیموریان) و در دو فصل پایانی نیز مبتنی بر مکان جغرافیایی و «دوره» است: «ترجمه فارسی در شبه‌قاره هند»، «ترجمه در دوره افشاریه و زندیه». تقسیم‌بندی «بخش سوم: ترجمه در عصر قاجار» نیز مبتنی بر «عصر» و نقش برخی کسان است (برای نمونه، «ترجمه در عصر ناصری (۱)»، «محمدعلی فروغی: فصلی تازه در ترجمه»، و غیره). بنابراین، بهتر بود که تقسیم‌بندی یک‌دست‌تری بر محتوای کتاب حاکم می‌شد. برای نمونه، بهتر بود همه کتاب با همان منطق «عصر» تقسیم‌بندی می‌شد و سپس فعالیت‌ها و تحول‌های مربوط به هر عصر در آن می‌آمد. هم‌چنین، همان‌گونه که در بالا درباره فصل‌های مربوط به ساسانیان گفتیم، بهتر بود که مطالب مربوط به دوره قاجار نیز با تقسیم‌بندی سنجیده‌تری سامان می‌یافت. برای نمونه،

بہتر بود مطالب این بخش به صورت یک‌دست، مبتنی بر دوران پادشاهی پادشاهان قاجار، تقسیم‌بندی می‌شد و به جای آن که به دوره ناصرالدین‌شاه شش فصل اختصاص داده شود (در مجموع، ۷۲ صفحه)، همه مطالب مربوط به دوران او در یک فصل به هم پیوسته، اما با تقسیم‌بندی دقیق می‌آمد.

نکته ظریف دیگری که درباره تقسیم‌بندی بخش مربوط به قاجار وجود دارد این که پس از «ترجمه در عصر ناصری» از «ترجمه در عصر مظفری و مشروطیت» سخن گفته شده است. نکته نخست درباره این عنوان آن است که به طور معمول زمانی از عصر فلان پادشاه، ملکه، یا هر مسئول سیاسی دیگری سخن گفته می‌شود که دوران حکمرانی او یا بسیار دراز بوده است یا بسیار اثرگذار (مانند دوران حدوداً پنجاه‌ساله پادشاهی ناصرالدین‌شاه در ایران یا دوران حکومت بیش از ۶۳ سال ملکه ویکتوریا در بریتانیا) و به طور معمول به دوره‌های کوتاه حکومت یک پادشاه یا هر مسئول سیاسی دیگری «عصر» او گفته نمی‌شود، چه برسد به این که این پادشاه یا مسئول کسی هم چون مظفرالدین‌شاه قاجار باشد که پادشاهی ضعیف و بی‌اثر بود که در دوره پادشاهی‌اش، به سبب بیماری و ضعف شخصیتی او، امور مملکت آشفته و دست‌خوش رفتار و منش نادرست شماری از درباریان شده بود. اما نکته دوم این است که این عنوان مبهم است؛ چون «عصر» با «مشروطیت» نیز در رابطه مضاف و مضاف‌الیهی قرار دارد و در واقع معنای آن به صورت «ترجمه در عصر مظفری و عصر مشروطیت» خوانش می‌شود و از این رو معلوم نیست که منظور از «عصر مشروطیت» در این جا چیست؟ اگر منظور آن بخشی از دوره حاکم شدن نظام مشروطه سلطنتی بر ایران است که هم‌زمان با سلطنت مظفرالدین‌شاه قاجار بوده، دوره‌ای بسیار کوتاه و فقط چند ماهه بوده است و نام عصر بر آن نمی‌توان گذاشت و اگر منظور از این عصر تمام دورانی است که این نظام بر ایران حاکم بوده، یعنی تا پیش از تأسیس نظام جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۸، که بخش عمده این دوران از حوزه توجه این کتاب خارج است.

تکرار برخی حرف‌ها و نظرها در چند جای کتاب نیز به‌هنگام خواندن آن محسوس است. برای نمونه، آنچه درباره اسکندرنامه گفته شده در چند جای کتاب تکرار شده است. در فصل دوازدهم گفته می‌شود: «در ادبیات عامیانه ایران، اسکندر مقدونی در افسانه‌ها و با قصه‌پردازی‌های قصه‌گویان شفاهی و روایت‌پردازان ایرانی به موجودی تبدیل شده که به کلی متفاوت با اسکندر تاریخی و واقعی است...» (آذرننگ: ۱۳۹۵: ۱۲۸-۱۲۹) و در فصل سیزدهم نیز در جایی گفته شده: «... ماجرای تاریخی اسکندر مقدونی در افسانه‌های

پرداخته مردم دست‌خوش تغییرات عمیقی شده است. شخصیت تاریخی اسکندر به شخصیت کاملاً متفاوتی تغییر یافته، با حکمت، فلسفه، اخلاق، و پند و اندرز درآمیخته شده است» (همان: ۱۴۱). همین رویکرد درباره کتاب‌های دیگری هم چون *سندبادنامه* نیز دیده می‌شود که در چند جای کتاب معرفی شده‌اند.

بهتر بود که برابر نام‌های خاص بیگانه، واژه‌ها، و اصطلاح‌های تخصصی یا کم‌تر آشنا به‌صورت پانویس داده می‌شد. برای نمونه، «گیرشمن» (همان: ۲۲)؛ «هلنیستیک» (همان: ۴۰)؛ «فریگیا، کیلیکیا» (همان: ۵۸)؛ «پاول ساموساتی» «دیودور طرسوسی»، و «تئودور مویسوستیا» (همان: ۶۰)؛ «کالیستنس»، «یولیوس والریوس»، و «تئودور نلدکه» (همان: ۷۷)؛ «دنیل» (همان: ۱۱۹)؛ «کرین» (همان: ۱۲۱)؛ «جیمز موریه» (همان: ۲۹۴)؛ «مولیر» (همان: ۳۰۳). همین نکته را می‌توان درباره عنوان‌های کتاب‌های ترجمه‌شده بسیاری گفت که برابر آن‌ها در زبان مبدأ داده نشده است؛ جدای از آن‌که دادن چنین برابرهایی چهره علمی‌تری به کتاب می‌داد و اصولاً ذکر آن‌ها لازم بوده است، این کار امکان انجام پژوهش‌های دیگر درباره آن‌ها را نیز برای خواننده علاقه‌مند فراهم می‌کرد.

درباره منابع این کتاب نیز چند نکته گفتنی است؛ نخست این‌که در برخی از فصل‌های کتاب به هیچ منبعی ارجاع داده نشده است (همان: فصل ۳) و شمار منابع برخی فصل‌ها نیز ناچیز است (همان: فصل‌های ۲۹ و ۳۰)؛ دوم آن‌که به منابعی هم‌چون میراحمدی (۱۳۹۰)، تفضلی (۱۳۷۶)، رضایی باغبیدی (۱۳۸۸)، محمدی ملایری (۱۳۷۹)، آذرنوش (۱۳۷۵)، و نوایی (۱۳۶۴) خیلی زیاد ارجاع داده شده است؛ سوم این‌که شمار منابع غیرفارسی در هر سه بخش کتاب نه‌تنها کم است (بخش یکم یازده مورد، بخش دوم هشت مورد، و بخش سوم هفت مورد)، بلکه تنوع آن‌ها نیز بسیار ناچیز است، به‌گونه‌ای که بیشینه آن‌ها مطالب دانش‌نامه‌ای‌اند و پژوهش‌های نوع دیگر در میان آن‌ها کم دیده می‌شود؛ چهارم این‌که با آن‌که بخش اعظم کتاب را بخش سوم آن تشکیل داده (۱۴۳ صفحه)، شمار منابع استفاده‌شده در نوشتن مطالب آن چندان زیادتر از شمار منابع استفاده‌شده در بخش یکم کتاب نیست، درحالی‌که شمار منابع موجود درباره دوره قاجار بسیار بیش‌تر از دوره‌های زمانی موردنظر بخش یکم کتاب است. نکته پنجم این است که از منابع عربی در نوشتن کتاب بهره کافی گرفته نشده و منبع مهمی هم‌چون *حکمة الترجمة فی المشرق الاسلامی فی القرنین الثالث و الرابع الهجرة*، نوشته رشید جمیلی که در جای‌جای آن به نقش ایرانیان در نهضت ترجمه چند قرن نخست اسلامی پرداخته شده و به‌قلم استاد مرحوم صادق آئینه‌وند نیز به فارسی برگردانده شده است، در میان منابع آن دیده نمی‌شود.

بر شیوه ارجاع‌دهی این کتاب هم می‌توان خرده گرفت. نشانی منابعی که از آن‌ها بهره گرفته شده است، در پایان هر فصل و زیر عنوان «یادداشت‌ها» آمده است. در این یادداشت‌ها با مواردی هم‌چون «نگاه کنید به موسوی، هند و اروپاییان در ایران...، صص ۱۲-۲۱»؛ «جهانشاهی، مقاله 'آریاییان'»؛ «دریایی، 'پارس و پاسارگاد...» ، صص ۶۴-۶۲»؛ «هوشنگی، نسطوریان، صفحات مختلف» (آذرننگ ۱۳۹۵: ۶۵)؛ و ... روبه‌رو می‌شویم که به‌هیچ‌روی شیوه دقیقی برای دادن نشانی یک منبع نیست و بهتر بود که مؤلف محترم در قالب یکی از شیوه‌های ارجاع‌دهی مرسوم نشانی منبع‌ها را دقیق‌تر می‌داد. در پیوند با همین موضوع، باید اشاره کنیم که در جایی در فصل یکم کتاب (همان: ۲۵) به «تپه نوشجان» اشاره شده که گویا منظور تپه باستانی «نوشجان» ملایر است. به‌نظر می‌رسد که این اشتباه ریشه در منبعی دارد که مؤلف تاریخ ترجمه در ایران مطلب مربوط به این تپه را از آن نقل کرده است، بدین دلیل که همین اشتباه در اثر دیگر مؤلف منبع مدنظر (درخشانی ۱۳۸۳: ۷۰۵) نیز دیده می‌شود. نام منبع مطلب موردنظر در بخش یادداشت‌های فصل یکم به‌صورت «جهانشاهی» ثبت شده و در واقع نام کوچک مرحوم جهانشاه درخشانی به نام خانوادگی ایشان تبدیل شده است. همین اشتباه در قسمت «منابع بخش یکم» (آذرننگ ۱۳۹۵: ۸۴) نیز تکرار شده و مقاله «آریاییان» بدون ذکر نام کوچک نویسنده و صفحه‌های آن در *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، به‌صورت «جهانشاهی، 'آریاییان' ، ...» ثبت شده است. درباره مقاله «آریاییان»، از این موارد هم که بگذریم، باز این نکته باقی است که این مقاله در *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی* به‌نام جهانشاه درخشانی (یا «جهانشاهی») ثبت نشده است، بلکه در پایان آن در جایی که در دیگر مقاله‌ها نام نویسنده آمده، «بخش ادیان و فرق»، نوشته شده است.

اصول نگارشی و ویرایشی در کتاب خوب و دقیق رعایت شده است و تنها غلط نگارشی‌ای که نگارنده این نوشته با آن برخورد کرد «پاهنشاهی» (همان: ۳۷) بود که درست آن «شاهنشاهی» است. واژه‌هایی هم‌چون «همپای»، «امکانپذیر» (همان: ۸۱)، «همعصر» (همان: ۱۲۰)، «درسگفتار»، «درسنامه» (همان: ۲۴۶)، «حرفچنی» (همان: ۲۵۰)، نامنامه‌ای (همان: ۲۶) سرهم نوشته شده‌اند که بهتر بود، با هدف کمک به شفاف‌شدن خط فارسی، اجزای تشکیل‌دهنده این واژه‌های مرکب با نیم‌فاصله از هم جدا می‌شدند. اجزای واژه «رسمی شده» (همان: ۳۱) نیز بهتر بود با نیم‌فاصله به هم نزدیک می‌شدند. پاره‌گفتارهای زیر نیز افتادگی و ایراد ویرایشی دارند:

«آشور، قدر قدرت منطقه، به ارابه‌های جنگی کارآمد و به سربازان جنگ‌دیده و تعلیم‌یافته با تجربه بود» (همان: ۲۷).

«در شوش، پایتخت هخامنشیان، شوش و در جاهای دیگر، به زبان فارسی باستان، یا صورتی از این زبان تکلم می‌کردند، ...» (همان: ۳۱).

«در شعر مولانا شماری واژه یونانی رایج در قونیه و به کار رفته در آن صفحات آمده است» (همان: ۱۵۴).

#### ۴. نتیجه‌گیری

کتاب تاریخ ترجمه در ایران متنی روان، شیوا، و مرتب دارد. در محتوای آن نیز آگاهی‌های بسیار خوب و سودمندی برای خواننده وجود دارد. با این همه، این کتاب نمی‌تواند درباره بخش‌هایی از تاریخ ترجمه ایران که مطلب زیادی از آن در دست نیست به خواننده خود آگاهی چندانی دهد. به سخن دیگر، این کتاب به پرکردن خلأهایی که درباره تاریخ ترجمه در ایران وجود دارد، کمک چندانی نمی‌کند؛ زیرا بخش زیادی از محتوای آن در منابعی که پیش‌تر منتشر شده، در دست‌رس خواننده علاقه‌مند قرار دارد. تکراری بودن بخش چشم‌گیری از مطالب کتاب، حاکم نبودن سامان مشخصی بر دسته‌بندی مطالب، متنوع نبودن منابع، و مبتنی نبودن شیوه ارجاع‌دهی کتاب بر یکی از شیوه‌های مرسوم از دیگر خرده‌هایی است که می‌توان به این کتاب گرفت.

#### کتاب‌نامه

- «آریاییان» (۱۳۷۴)، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی؛ (آب - آل داوود)، ج ۱، زیر نظر سیدمحمدکاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- آذرنگ، عبدالحسین (۱۳۹۵)، تاریخ ترجمه در ایران: از دوران باستان تا پایان عصر قاجار، تهران: ققنوس.
- بالائی، کریستوف و میشل کویی پرس (۱۳۸۷)، سرچشمه‌های داستان کوتاه فارسی، ترجمه احمد کریمی حکاک، تهران: معین.
- جمیلی، رشید (۱۳۸۵)، نهضت ترجمه در شرق جهان اسلام در قرن سوم و چهارم هجری، ترجمه صادق آئینه‌وند، تهران: سمت.
- درخشانی، جهان‌شاه (۱۳۸۳)، دانش‌نامه کاشان آریاییان، مردم کاشی، آمد، پارس، و دیگر آریاییان، دفتر یکم، زیر نظر حسین محلوچی، تهران: بنیاد فرهنگ کاشان.
- طباطبایی، جواد (۱۳۹۵)، تأملی در ترجمه متن‌های اندیشه سیاسی جدید مورد شهریار ماکیاولی، تهران: مینوی خرد.

۲۲ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال بیست‌ویکم، شماره اول، فروردین ۱۴۰۰

قریشی، محمدحسین (۱۳۹۳)، *درآمدی به تاریخ ترجمه*، تهران: نقش و نگار.

*لغت‌نامه* (۱۳۷۷)، به کوشش علی‌اکبر دهخدا، تهران: دانشگاه تهران.

محیط طباطبایی، محمد (۱۳۴۶)، «سیر ترجمه در ایران»، *ارمغان*، ش ۵ و ۶.

نوابی، داوود (۱۳۸۹)، *تاریخچه ترجمه فرانسه به فارسی در ایران از آغاز تا کنون*، کرمان: دانشگاه شهید باهنر کرمان.

واردی، احمد (۱۳۹۴)، *زندگی و زمانه محمدعلی فروغی*، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: نامک.

Balay, Christophe (2017), *La Crise De la Conscience Iranienne Histoire de la Prose Persane Moderne (1800-1980)*, Paris: L'Harmattan.

Larson, Mildred L. (1984), *Meaning-based Translation: A Guide to Cross-Language Equivalence*, Lanham: University Press of America.